

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

در فرضی که اولاً ذوالید اقرار به ملکیت سابقه‌ی مدعی می‌کند و ثانیاً ادعای انتقال این مال از مدعی به خودش را دارد مشهور قائل‌اند به اینکه مال از ذوالید گرفته می‌شود و تسلیم مدعی می‌شود. دلیل مشهور انقلاب در دعواست چون ذوالید به منزله‌ی مدعی می‌شود و مدعی باید برای ادعایش بینه اقامه کند. مرحوم آخوند در مقابل مشهور فرمود وقتی انقلاب دعوا بوجود آمد باید بر امارتتش باقی بماند. رسیدیم به اشکال مرحوم عراقی بر مرحوم آخوند که گفتند انقلاب در دعوا موجب می‌شود که اصالة عدم النقل حجیت پیدا کند در نتیجه برای امارت ید وجهی نداریم.

جمع بندی حضرت استاد

نکته‌ی اول این است که مرحوم عراقی اصل را بر اماره مقدم کرده در حالی که مشهور از اصولیین قائل‌اند به اینکه اماره بر اصل مقدم است. چرا ایشان اصل را بر اماره مقدم کرده؟ نکته‌ای که باید روشن کنیم این است که در بحث ید وقتی می‌گوئیم ید بر استصحاب مقدم است یا از باب اماریت ید است یا اگر گفتیم ید اصلی از اصول عملیه است تقدمش بخاطر این است که اگر مقدم نشود موردی برای قاعده‌ی ید باقی نمی‌ماند چون در تمامی موارد قاعده ید استصحاب جاری می‌شود.

در نتیجه در جایی که هر دو اصل باشند ولو نسبت بین استصحاب و قاعده ید نسبت سبب و مسبب هم باشد با اجرای اصل در سبب مجالی برای اجرای اصل در مسبب نیست. بحث سبب و مسبب در جایی که دو طرف اصل باشند مطرح می‌شود ولی اگر یک طرف اصل و یک طرف اماره باشد اماره را بر اصل مقدم می‌کنند. چون قوت تقدم اماره بر اصل بیشتر از قوت تقدم اصل سببی بر اماره مسببی است. وقتی فتاوا را ملاحظه کنیم اگر یک جا نسبت بین اصل و اماره سبب و مسبب باشد مثلاً لباسی قبلاً نجس بوده الآن استصحاب نجاست در اینجا جریان پیدا می‌کند. اگر بینه بر طهارت قائم شد، بینه مقدم می‌شود. بینه عنوان اماره را دارد ولو این اصل بقاء نجاست به منزله‌ی سبب در اینجا است ولی این نسبت را آنجا ملاحظه نمی‌کنند. در تقدیم اماره بر اصل که مشهور می‌گویند اماره یا حکومت دارد یا ورود دارد اینجا هیچ ملاحظه‌ای نسبت به اینکه آیا این اصل عنوان سبب دارد یا ندارد، نمی‌کنند.

طبق مبنای ما وقتی دلیل اینها با هم تعارض کرد باید ببینیم کدام یک را مقدم کنیم. ما حکومت و ورود را قبول نکردیم و گفتیم دلیل اماره دلیل اصل را تخصیص می‌زند. مشهور می‌گویند اماره مطلقاً بر اصل مقدم است. وقتی می‌گویند الاصل دلیل حیث لا دلیل، نمی‌گویند إلا جایی که اصل عنوان سببی را داشته باشد اینجا دلیل یعنی بر اماره مقدم بشود می‌گویند نه، وقتی اماره آمد اماره مقدم بر اصل است.

به بیان دیگر در بحث تقدیم اماره بر اصل مسئله‌ی حکومت یا ورود را مطرح می‌کنند، اما استثنا نزدند و نمی‌گویند اماره بر اصل مقدم است الا آنجایی که اصل جنبه‌ی سببی دارد و اماره جنبه‌ی سببی. آقایان وقتی می‌گویند اماره بر اصل مقدم است مسئله‌ی تقدیم سبب بر مسبب را بین الاصلین جاری می‌کنند نه بین اصل و اماره. بلکه اگر بین دو اصل یکی عنوان سبب و دیگری عنوان مسبب این بحث مطرح می‌شود دلیلش هم روشن است چون با اجرای اصل در سبب مجالی برای اجرای اصل در مسبب نیست.

نکته‌ی دوم این است که چرا مرحوم عراقی با اینکه یک طرف اماره و یک طرف اصل است اصل را بر اماره مقدم کرده. در مقابل مرحوم آخوند فرمود قاعده‌ی ید بر اماریت خودش باقی است و دلالت بر ملکیت ذو الید دارد.

نکته‌ای که وجود دارد این است که به مرحوم عراقی می‌گوئیم وقتی ذو الیدی علاوه بر اعتراف به ملکیت سابقه‌ی مدعی ادعای انتقال هم دارد و این ادعای انتقال مستلزم انقلاب در دعواست. چرا انقلاب در دعوا ید را از اماریت ساقط می‌کند؟ اگر می‌گوئید اصل عدم انتقال می‌آید که گفتیم چرا بین این دو صورت فرق می‌گذارید؟ چه ذو الید ادعای انتقال بکند و چه نکند، وقتی قاضی بخواهد حکم کند شک می‌کند که آیا این مال از ملک مدعی به ذو الید منتقل شده یا نه؟ اصل عدم انتقال است. مگر اصل عدم انتقال باید با تغییر دعوا جریان پیدا کند یا جاری نشود؟

بله می‌شود مانند مشهور بگوئیم وقتی انقلاب به وجود می‌آید ذو الید مدعی می‌شود لذا باید بینه اقامه کند و کسی که باید بینه اقامه کند ید او به دردش نمی‌خورد. قاعده‌ی ید در جایی اماریت دارد که به تنهایی به میدان بیاید و لازم نباشد که ذو الید بینه اقامه کند. هر جا ذو الید نیاز به اقامه‌ی بینه پیدا کرد کاشف از این است که ید اماریت ندارد. چون اماریت ید یعنی ذو الید مستغنی از اقامه‌ی بینه است.

ما نتیجه‌ی کلام مرحوم عراقی را قبول می‌کنیم و می‌گوئیم در اینجا ید از اماریت ساقط است اما نه به دلیل جریان اصالة عدم الانتقال تا اشکال بشود که اصل بر اماره مقدم نمی‌شود! می‌گوئیم چون ذو الید با انقلاب در دعوا مدعی شده و مدعی باید بینه اقامه کند و قاعده‌ی ید شامل آنجایی که ذو الید باید بینه اقامه کند نمی‌شود، پس ید او از اماریت ساقط می‌شود و مال از او گرفته می‌شود و به این مدعی می‌دهد.

مثلاً اگر شیئی را با این آب شستید ولی بعد می‌گویید شک می‌کنم پاک شد یا نه؟ چون سبب شکم این است که این آب بر نجاست باقی است یا نه؟ اینجا اصل در سبب جاری می‌کنید و می‌گوئید نجاست باقی است و این لباس هم پاک نشده. اگر بینه آمد و گفت که این پاک است بینه بر حرف ما مقدم است و در این مورد حکم به طهارت می‌کنیم.

حدیث اخلاقی هفته

امام باقر(علیه السلام) فرمود «ثَلَاثُ دَرَجَاتٍ وَ ثَلَاثُ كَفَّارَاتٍ وَ ثَلَاثُ مُنْجِيَّاتٍ». سه چیز است که باعث ارتقای درجه‌ی انسان می‌شود.

«فَأَمَّا الدَّرَجَاتُ فِإِفْشَاءُ السَّلَامِ» سلام را خیلی ظاهر کردن. با صدای رسا سلام کردن نه اینکه جواب سلام، خود سلام کردن. یک چیزی که قدیم خیلی مخصوصاً در میان علما بوده ولی متأسفانه الآن بین ما طلبه‌ها مترود شده حتی دو تا طلبه وقتی از یک جا عبور می‌کنیم حاضر نیستیم به هم سلام کنیم چه برسد به افشاء السلام، این را یک مقداری مراقبت کنیم، لازم نیست طرف ما طلبه باشد، این در سنت پیامبر(ص) هست که هیچ کسی در سلام کردن به حضرت سبقت نگیرد، انسان سلام کند. حالا بر حسب این روایت خودش موجب ارتقای درجه‌ی انسان است، درجه انسان را در پیش خدا بالا می‌برد، چه چیزی از این بهتر

«وَإِطْعَامُ الطَّعَامِ» سور دادن و اینکه آدم سفره‌اش باز باشد و دعوت کند. گاهی اوقات بعضی‌ها می‌گویند مثلاً وقت علمی‌مان اجازه نمی‌دهد، البته نباید منافات با مسائل علمی داشته باشد ولی طوری باشد که بگویند این آقا اصلاً اهل سفره نیست، در خانه‌اش سفره پهن نمی‌شود، روایاتی که در باب اطعام الطعام هست را ببینید، آثار خیلی زیادی دارد، بر حسب این روایت این ارتقای درجه برای انسان است.

«وَالصَّلَاةُ وَالنَّاسُ نِيَامٌ» این هم مطلب سوم است نماز شب. قبلاً عرض کردم ولو حالا در این مطلب عامل هم نیستیم ولی واقعاً سعی کنیم به مسئله‌ی نماز شب مقید باشیم، سعی کنیم وقتی که هوا تاریک شد یکی از چیزهایی که علاقه‌ی انسان را به شب زیاد کند و بگوید کم‌کم وقت نماز شب می‌رسد و انسان موفق به نماز شب می‌شود و انسان اگر واقعاً از خدای تبارک و تعالی بخواهد که او را برای قیام به شب و قیام به لیل کمک کند، خدا کمک می‌کند منتهی مشروط به این است که این انسان اولاً از خدا بخواهد ثانیاً در روز مرتکب گناه نشده باشد، کسی که در روز مرتکب گناه شده باشد موفق به نماز شب نمی‌شود، به هیچ وجهی. اگر هم بیدار باشد باز آن حال برای نماز شب را پیدا نمی‌کند، علی‌ای‌حال اگر بخواهیم درجه پیدا کنیم در نزد خدا، نماز شب است، حالا آثاری که برای نماز شب در جای خودش گفتند، این جزئیات را نمی‌خواهم هر کدام توضیح بدهم فقط تذکری است برای خودم و شما، این سه چیز که برای انسان موجب درجات است.

سه چیز هست که موجب کفارات است؛ یعنی موجب می‌شود گناهان صغیره‌ی انسان از بین برود، «نُكَفِّرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ»^[11] تکفیر سیئات می‌شود. «فَاسْبَاغُ الْوُضُوءِ بِالسَّرَّاتِ» یعنی آب را رساندن به آن جاهایی عمیق، به باطن محاسن، آب را کامل رساندن «أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً»^[12] یعنی اسبغه به صورت کامل، وضو را آدم کامل بگیرد، درست بگیرد، دقیق انجام بدهد، آب را به همه نقاط دقیق رساندن، این موجب بخشش گناهان صغیره می‌شود.

«وَالْمَشْيُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِلَى الصَّلَوَاتِ» شب و روز رفتن به سوی نماز جماعت، همین مشی هر قدمی که انسان برمی‌دارد کفاره‌ی ذنوب است.

«وَالْمُحَافَظَةُ عَلَى الْجَمَاعَاتِ» اینکه انسان مراقبت بر اول وقت کند، باز این نکته را هم عرض کنم که سعی کنید لااقل در زندگی خودتان، در خانواده خودتان اول وقت که شد چه مهمان داشته باشید و چه نداشته باشید، چه مهمان باشید و چه نباشید نمازتان را بخوانید، حتی استثنا هم نباید کنیم لااقل در منزل خودتان حتی اگر مهمان دارید، مهمان اگر ندارید خیلی روشن و آسان است، به خانواده خودتان مقید کنید اول وقت هیچ کاری انجام ندهند! این بچه‌ها عادت می‌کنند بر نماز اول وقت، این نماز اول وقت چقدر برکات دارد برای انسان، در سعادت انسان، حالا این روایت به عنوان کفاره‌ی ذنوب مطرح شده ولی از آن چیزهایی که موجب خوش عاقبتی انسان می‌شود، عاقبت انسان را عاقبت خوبی می‌کند نماز اول وقت است. انسان وقتی حکم خدا و دستور خدا را رعایت کند، خدا هم او را مراقبت می‌کند، نمی‌گذارد او زمین بخورد، نمی‌گذارد مشکلات حاد پیدا کند دستش را به وقت خودش می‌گیرد لذا این محافظت بر نماز یعنی نماز اول وقت.

اما مویقات؛ سه چیز را به عنوان مویقات، آنچه که اسباب بدبختی انسان است مطرح می‌کند می‌فرماید یکی «فَشْحُ مَطَاعٍ» این در روایات دیگر به سوء ظن بالله تفسیر شده، اگر انسان حسن ظن به خدا نداشته باشد و بگوید خدا که من را کمک نمی‌کند، خدا که من را توجه ندارد هر چه دعا می‌کنم اصلاً به جایی نمی‌رسد، خدا من را رها کرده نعوذ بالله، اینها تمامش سوء ظن به خداست، انسان همیشه باید حسن ظن به خدا داشته باشد و بگوید خدا حتماً به من عنایت دارد، این حسن ظن به همین معناست، خدا به من توجه دارد. اگر چیزی از خدا بخواهم خدا می‌دهد در روایات حسن ظن به خدا می‌گوید طوری حسن ظن به خدا داشته باشد که گویا حاجت‌تان الآن پشت در قرار گرفته. یکی از عواملی که دعا مستجاب نمی‌شود این است که مأیوسانه

دعا می‌کنیم اما اگر واقعاً بگوئیم خدایا من این را از شما می‌خواهم، از ذات مقدس تو تقاضا می‌کنم و می‌دانم می‌دهی، بلکه مگر مصلحت من نباشد، یک مانعی باشد و الا لا مانع این استجاب است در است. در روایات دیگر شرح به معنای سوء ظن است.

البته این هم بی ارتباط با بخل نیست، یا انسان خدا را نسبت به خودش بخیل بداند یا بخل معرفتی خودش به خدا دارد، این هم یک سوء ظن و یک نوع بخل معرفتی است وقتی انسان سوء ظن به خدا دارد، خدا را حاضر نمی‌داند، قادر نمی‌داند، نعوذ بالله مثلاً خدا را محدود می‌داند اینها با معنای بخل هم ... ولی در روایت سوء ظن معنا کرده و روایت معتبر دارد، این انسان را بدبخت می‌کند.

«وَهُوَ مُتَّبِعٌ» تبعیت از هوای نفس که همه گرفتارش هستیم، یکی گرفتار مقام است دنبال این است که به این مقامی که نفس دارد او را می‌گوید برو، غیر از تو کسی در این میدان نیست تویی که فقط می‌توانی این کشور را نجات بدهی و کس دیگری نیست، این می‌شود «وَهُوَ مُتَّبِعٌ»، تو فقط عالم زمانه هستی و غیر از تو کسی نمی‌تواند چهل مردم را برطرف کند، فقط تو خطیبی، محقق، این هوای نفس که عرض کردم خود ما طلبه‌ها گرفتار این هستیم وقتی خود شما به شهرها می‌روید نزاع‌هایی که بین روحانیون وجود دارد، خدا رحمت کند امام (رضوان الله تعالی علیه) را که انسان هر چه می‌گذرد که واقعاً عظمت امام برای انسان بیشتر روشن می‌شود می‌فرمود آن انسانی که هوای نفس دارد اختلاف می‌کند، منشأ اختلافات هوای نفس است، و الا اگر انسان هوای نفس را کنار بگذارد با کسی اختلافی ندارد، بعد می‌فرمود اگر دو تا پیامبر در یک زمان با هم باشند مگر می‌شود بین‌شان اختلاف باشد؟

به روحانیون می‌فرمود منشأ این اختلافات شما هوای نفس، تبعیت از هوای نفس، شیطان، حالا هم که احساس تکلیف اصلاً در همه ما شبانه‌روز وجود دارد، اینجا من باید امام جمعه باشم، من گاهی اوقات برخورد کردم یک امام جمعه‌ای که فرض کنید از مجلس او را برداشتند و جای دیگری گذاشتند یا گفتند فعلاً اجازه بدهید تا یک وقت دیگری از شما دعوت کنیم، آمده پیش من به قدری از امام جمعه بعد بد گفته، ممکن است او ده درجه در یک جهاتی بدتر از تو باشد و تو هم بدتر از او باشی، خیلی مراقبت کنید. البته گفتنش آسان است گاهی اوقات انسان روایات را که می‌بیند می‌گوید این مطلب ندارد و روشن است، نگاهمان را در این روایات بیندازیم اول از همه بر خودمان تطبیق کنیم، من هوای نفس دارم یا نه؟ بلکه دارم، کم دارم؟ نه کم هم ندارم، اول این هوای نفس خودمان را معالجه کنیم اگر دیدیم معالجه شد بعد برویم دیگران را نصیحت کنیم، برای دیگران بگوئیم فلانی دارد چه اشتباهاتی می‌کند و ... علی‌ای حال از چیزهایی که موجب بدبختی انسان هست هوای نفسی است که متبع است.

«وَإِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ» که انسان گرفتار عجب می‌شود، خودپسندی، این هم از چیزهایی است که موجب بدبختی انسان است. همیشه دیگران را بر خودمان مقدم بدانیم بگوئیم دیگران در تقوا بر من مقدم هستند، دیگران در حسن نفس بر من مقدم‌اند، در علم بر من مقدم‌اند، این را بگوئیم تلقین کنیم به خودمان، تا این عجب را از خودمان دور کنیم ان شاء الله^[3].

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] □ نساء، 31.

[2] □ لقمان، 20.

[3] □ المحاسن، ج 1، ص: 4 و معانی الأخبار، النص، ص: 314: عَنْهُ عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ مُقْضَلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: ثَلَاثُ دَرَجَاتٍ وَثَلَاثُ كَفَّارَاتٍ وَثَلَاثُ مُوَبِّقَاتٍ وَثَلَاثُ مُنْجِيَّاتٍ فَأَمَّا الدَّرَجَاتُ فَأَفْشَاءُ السَّلَامِ وَإِطْعَامُ الطَّعَامِ وَالصَّلَاةُ وَالنَّاسُ نِيَامٌ وَأَمَّا الْكَفَّارَاتُ فَأَسْبَاغُ الْوُضُوءِ بِالسَّبْرَاتِ وَ الْمَشْيُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ إِلَى الصَّلَوَاتِ وَ الْمُحَافَظَةُ عَلَى الْجَمَاعَاتِ وَ أَمَّا الْمُوَبِّقَاتُ فَشَحُّ مَطَاعٍ وَ هَوَى مُتَّبِعٌ وَ إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ وَ أَمَّا الْمُنْجِيَّاتُ فَخَوْفُ اللَّهِ فِي السِّرِّ وَ

الْعَلَانِيَةُ وَالْقَصْدُ فِي الْغِنَى وَالْفَقْرِ وَكَلِمَةُ الْعَدْلِ فِي الرِّضَا وَالسَّخَطِ.